

مختصر سوانح حاجی محمد اسماعیل سیاه شاعر
 آزاد از کتاب «معاصرین سخنور»
 مولفه «خسته» آغاز تالیف ۱۳۲۷ هـ
 ش مطابق ۱۳۶۷ هـ ق

(حاجی محمد اسماعیل سیاه)

حاجی محمد اسماعیل ولد آخوند ملا عبد الاحد ابن آخوند ملا عبد الکریم ابن آخوند ملا عبد الرحیم نورزائی هروی پدر ششم «بدرجدالجهد» حاجی موصوف از پشت رودفندهار اختیار توطن در هرات کرده و در مجال اوبه هرات رخت اقامت انداخته ابا عن جد خاندان علمی و معروف در بین قوم آخوندزاده خیل بوده اند پسرش میرزا عبدالباقی خان گفت: «ولادتش در سنه ۱۲۷۲ هـ ق در فریه توتک مجال کرخ هرات واقع شده و آنچه در جرائد (ساوه هرات) نشان داده شده سهونه بلکه عدم تحقیق نویسندگان و اطلاع دهندگان است که از خاندان مادر یافت نکرده اند»

دوره ابتدائی تحصیلات خویش را بخدمت پدر و اعمام خود سپری و بعد ها تلمذ از آقا میر اسحاق بیچکی بطور خاص نمود (میر موصوف از علمای معروف و دارای سوانح و رسوخ است در هرات) در خدمت این بزرگوار علوم متداوله مدارس عربیه را بسند رسانیده و در علوم دینیّه مخصوصاً در علم حدیث تخصص حاصل کرده است سه دفعه سفر حجاز و زیارت حر مین شریفه را ورا نصیب شده شخص حق بین و حق گوئی و حق اندیش بود آثارش تماماً تنقیدی ست روحی قوی داشت لذا حرف حق را بهر کس و بهر جای آزادانه می گفت بسا حقیقت از زبان قلمش در لباس ظرافت عربی اندام کرده و همپهانی عبید زاکانی در عصر خود در پرده هزل و ظرافت با طوار و اخلاق خاص و عام دوره عصر خود تنقید می گرفت وی نیز از نظر اصلاح رویه زاکانی را اختیار و آزادانه شروع به تنقید نمود و بالاخره از وسعت کرد اما آثار دیگر نویسندگان هزال منحصر بشخصیات آنهاست و محض تقلید که در رای جنبه تحقیقی نیست مشار الیه در عصر امان الله خان خطاب شاعر آزاد یافت .

مذکور ، وقتی حاکم غورات هرات بوده و صورت تفتیش کارهایش و بر طرفی خود را از حکومت در اثر تفتیش در قصیده آورده و خیلی دلچسپ .

نامبرده اگرچه هزال و ظریف طبع و مشرب رندانانه داشت لیکن شب زنده دار و قوی عبادت گذار بود اعالی و ادانی ممالک افغانستان و مخصوصاً اهالی هرات هواخواه او بودند شنیده شد که در سفر و حضر کفن خود را با کتب ذیل با خود داشتی و مطالعه و ختم نمودی
 (۱) صحیح البخاری (۲) دلائل الخیرات (۳) حصن حصین (۴) مثنوی مولوی رومی .
 عصر روز دوشنبه ۱۶ حوت ۱۳۲۸ شمسی ملاقات میرزا عبد الباقی خان پسر حاجی محمد اسماعیل مرحوم نصیب شد در اطراف سوانح او صحبت کردیم مواد ذیل خلاصه استفاده مصاحبت اوست

۱- اشعار او عموماً منشا و غرضی میداشت چنانچه در مثنوی سک و شغال اوسکک بشغال میگوید (گر نیارودی مرغ اشکم بر) مرغ اشکم بر کبفی عجیبی دارد و آن چنانست که محفـ و وظ خان قوماندان هرات در زمان محمد ابراهیم خان رئیس تنظیمه هرات شخصی را اولاً خواه به اسباب سازی و خواه فی الواقع بجرمی منسوب و بتحت استنطاق می آورده است و در تانی طریق اخذ رشوه اش چنان بوده که شخص متهم بکمرغ را کشته و شسته و اشکمش را از احشا خالی و از طلا یا نقره پر کرده خدمت محفوظ خان قوماندان می آورده که این مرغ را مادر بچه هاد در خانه کشته و شسته لیکن گمان کردیم که طوری در خانه ما طبخ می شود منظور خاطر باشد یا نه بناء بقصد مت آوردیم که در مطبخ امر طبخ آنرا خاطر خواه بدهند قوماندان مذکور این تحفه را بعد از تردید بسـ یا و قبول میفرمودند .

۲- اگر درباره بعضی از مشایخ منظومات تنیدی دارد لیکن به آخوند زاده ملا حسن ساکن قریه بند بنفش مجال او به اعتقاد تام و اخلاص مالا کلامی داشت (آخوندزاده) موصوف یکی از ممتاز ترین رجال روحانی هرات بوده اند تمام عمر در داخل قریه بهمان نوازی مصروف و به تد ریس مشغول و خدمت بهمان را بشخص خود میکردند .

۳- مشار الیه پنج زن یکی بعد از وفات دیگری نکاح کرده و شش او لاد آورده چهار فرزند ذکور و دو اناث دو پسر در ایام جوانی سفر آخره کرده و اکنون دو پسر و دو دختر از او باز مانده بزرگترین شان عبدالباقی خان است که فعلاً از روی تشریح ۳۵ ساله باشند پسر دوم بهمر ۱۲ دختر یکی ۸ و دیگری ۹ ساله خواهد بود .

عبدالباقی خان گفت «مرحوم فقرات ذیل را بمرض الوفات خود بمن توصیه فرمودند :

۱- میدانی که برای شما چرا از نقد و جنس دنیا فراهم نکرده ام .

از آنکه شمارا بخدا سپرده ام و فضل او شامل حال شماست .

۲- باید عزم اراده و تو اگر قوی داشته باشی و گفتگویی بمن بعمره سالگی خود درخت بخیاط بردم که برایم چوغه بدوزد و بلبچه صریح او را گفتم «بامن وعده قطعی بکن که دماغ امروز و فردا ندارم و بپیکر از آمدن بطبعم ناگوار است- با این همه تا کیدات در با یان کار چند روز مرا با امروز و فردا سپری نمود درینوقت تصمیم گرفتم که در آینده رخت خود را از خیاط نمیدوزم- از آن زمان تا الیوم رخت دوخته بمن رسیده و احتیاج بخیاط نبرده ام .

۳- گفت اگر بعیرم بمرگم غمخواری مکن که نود سال عمر خود را باسلام گذرانده ام و بعد ازین معامله ام با کریمست- اما تو غم خود را بخوری که مبادا بکفر مبتلا شوی .

۴- تارك الصلوة نباشی .

زمان وفات حاجی صاحب مرحوم در وقت ظهر دهم برج عقرب ۱۳۲۴ هـ ش

مطابق ۱۳۶۴ هـ ق ۲۶ ذیقعد است .

مدت العمر نماز و فضا و ترک نشده مگر صلوة ظهر روز وفاتش که وقت نزع عنوان اشاره هم باو نمانده بود تا هم بحال و کلمه شهادت بزبان جاری داشت که جان بحق تسلیم کرد «انا لله وانا الیه راجعون» .

شعر در وفات او قطعات و قصائد بسیاری گفته اند و آنکه از همه بهتر گفت «شائق»

هروی بود که بر لوح مزارش منقور است .

درینوقت فرمودند منظومه ها در حافظه ام نمانده مگر چند بیت مشتت از « شائق و شیرین سخن »
 و عده دادند که منظومه مرد و شاعر را بتذکره شما تقدیم خواهم نمود .

حاجی مرحوم آثار خود را نه جمع کرده و نه آرزوی آنرا داشته بیا آنکه آثارش کلبه
 قابل قدر است دیوان موجوده که با مر عبدالرحیم خان نائب سالار در مطبع هرات در سنه ۱۳۴۸ هجری
 قمری باراده و خواهش او نبوده بلکه بتوجه دوست خاص او خواجہ ملا عبداللہ زند جانی اکتبریه
 آثارش فراهم شده و برخی از انجمله که تندتر بوده خواجہ موصوف در کتبخانه خود محفوظ
 داشته و باقی را تسلیم عبدالرحیم خان نموده که او چاپ کرده است .

و اینکه در بعضی از مجله ها نشر شده که « متاسفانه کلبات قیمتدار اشعارش هنوز
 در خانوادہ اش محفوظ و خوف آن است که بکلی از بین برود » قبایسی است بد یکران - یسر
 وی را ازین مضمون خیلی متأثر یا فتم و او میگفت « آرزو دارم که آثار پدرم کلبه » به نشر
 و اشاعه میرسید، اما متاسفانه او خود جمع نس کرده و آنچه ملا عبداللہ فراهم کرده بود نشر شده
 دیوان موجودست. و بقیه از کتبخانه او بعد از فوتش با کتابهای او یکجا نیست و نا بود
 گردیده بعلمت آنکه خواجہ موصوف اولاد بزرگ با اداره نداشت که ذخیره علمی پدر را
 محفوظ میداشت و ازینجمله که بمانست شده خیلی متأثریم .

آثار حاجی بالفعل عبارتست از دیوان مطبوعه که مشتمل است بر قصائد، غزلیات، قطعات
 تاریخیه، مثنوی سافی نامه و مثنوی « سگک و شغال » که بطبع نرسیده .

وی در زمان امیر دوست محمد خان در عالم صباوت و طفولیت بوده و بروزگار شیرعلی خان
 بعنفوان شباب رسیده، ازین عمر در عصر عبدالرحمن خان شروع بمشقی و تمرین ادبیات کرد .
 و در عهد حبیب اللہ خان شهید سر رشته سخن بگف آورده و درین وقت نسبت نبودن وسائل نشرو
 اشاعه در محیط هرات شهرتی حاصل کرده و بس و در ایام امان اللہ خان خطاب شاعر آزاد یافته ،
 و بدوران نادر شاه شهید (رح) شهرتش در محیط افغانستان بلسکه در بعضی از ممالک قرب و جوار
 نیز رسیده و طرف تقدیر عام و خاص واقع شده، در آوان الماتوکل علی اللہ محمد ظا هر شاه
 دوازده سال انیس و جلس صدر اعظم سابق افغانستان محمد هاشم خان می بود -

مشارالیه موضوع ادبیات را درک کرده بود که باید ادبیات باعث حیات قوم و ملت باشد نه وسیله
 ممات ایشان - و ازیکطرف در اثر ایجاب عصر و زمان قام و زبان نویسندگان و گوینده گان
 تحت کنترل اشخاص رمز آشنای سیاست داخلی و خارجی مملکت بوده لذا مرحوم نه توانست
 آزادانه براعات ادب اظهار مافی الضمیر نماید چنانکه سعدی شیرازی توانست ، بناء اشوبه
 عبیدزاکانی را اختیار کرد و بلباس ظرافت و هزالی کاملاً حقا بقی که ملحوظ نظر داشت
 بسمع خاص و عام رسانید. و بطغیل این اسلوب توانست که مصاحب رجال بزرگ مملکت باشد
 از جمله ظرافت حاجی مرحوم .

گویند روز کاری که محمد ابراهیم خان در هرات رئیس تنظیمه بود، وی روزی بلباس سرخ
 بدر بار آمد - محمد ابراهیم خان گفت : « باز امروز سرخ پوشیدی » پداهه گفت « برای اینکه

شما بخندید، علت آنست که وی سیاه جرده بوده است و مثل مشهور است که : (سیه گر سرخ
پوشد خربخندد)

مرحوم در مدعا مثل پیتی دارد بی نظیر و در آثار موجوده اش لا ثانی !
سواد سبزه ات جوشید و حننت را نشد حائل خطت دودسکار سبنا بوده است دانستم
مضمونیست که شاید قیل ازین کسی باین خوبی ادا نکرده باشد -
چون معیار امتیاز استعداد شعراء شامل این تذکره را به سلیقه و توانائی خوانندگان
گذاشته ایم در آثارشان اظهار نظریه نمودیم و او هم نمود با ستثنای بعضی
آیات که انتخاباً نشان بدیم البته در صحت سوانح بقدر توان سعی خواهد شد

برخی از اشعار او

نعتیه :

گر نکر دی کرد گار از بهر خویش انتخاب کی برون می آمد از عنقای گردون آفتاب
کشت زار امت مرحومه بی رسم رسوم میخورد از قطره انعام تو بی رشوه آب
نفس بد اخلاق من آسان نیاموزد ادب از کسی کز کرد گار کعبه آموزید ادب
پنج نوبت التجیات سواست را خدا میدهد از جدول تبریک ده مضمون جواب
دین بخود بالبد ز آمد رفت بی باکان چه غم مستندی را ذهاب و حریت جوار ایاب
گر نبودی نقش توفیق جمالت مراد هیچکس نگرفتی از انوانتر گردون حساب
شد مسلم اینسکه شاخ یکدر خستیم ما نیست مره یار اول را جلدل با بو تراب
موزه می پوشند بهر حفظ صحبت لیک نیست موزه کلانرا ز رغبت سرنگون سازد عقاب
کرد تا صرف نظر ابطالی از دین مبین آتش قه - رخداوندی در وزد التهاب
کرد حسرت دیده اهل حسرت را شد ز آمد علوم ناکه شد این خاک اغبر آب را نائب مناب
گفت کی مطرود گردد نظم اسمعیل را د گفت آن ساعت که گردد خلع آیات حجاب
تا نشد اعلان طیل نوجوانان عرب بر صکف توفیق نهادند افتخاران رباب
انقلاب دزدو اخذر شوه و جور یلبس
« اینسکه می بینم به بیدار است یارب بیا بخواب »

غزل :

بباید نهاده جوانان هوشیار انگشت که کس نمیزند از غم بیچنگ و تار انگشت
ز آن کی ز خود از خود چو بگسلد ناچار مزن به رشته فانوس اعتبار انگشت
گمان که تا باخبر حیان پس نکند فلک ز مقصد اشخاص کار دار انگشت
ز زحمتی که به نیکان رسبد رنجه مشو بچشم گل رسد از دست زخم خار انگشت
زبند کنتشی شایور شد بهار خزان بموسمی که دمیده است سبزه چار انگشت
بیاس خاطر حاجی گرفته بر دندان
سخن شناس ازین شعر آیدار انگشت

حریت خواهان ز جور اهل استبداد داد
 نه حمیت نه شرافت نه تمدن نه کمال
 (باء) بغل و (خاء) خر کاری بمکتوبش نویس
 صاحب انصافی بشورای دول گردید می
 یارب از مادر چرا این مردم بدزاد زاد
 برتن بیجاصل خود هست چون شمشاد شاد
 حیف باشد اینک بنویسی بهر فساد (صاد)
 کردمی ازدست این پیداد کیشان داد داد

باعتیقان مقتدایم باجدیدان مقتدی

د . . . هر جا نشستم هر چه گفتم باد باد

نظم مرا ممکن توبه نشتر عس قیاس
 بر حریت طلب چه دهی جلو رشوه را
 ای هیبت قدیم مزن طعنه برجدید
 رخ را صفایز کرد خجالت نموده ایم
 صدبار اگر به پیش سپوژیم عیب نیست
 در زیر رنگ مدرسه مخفی دوشند است
 از اعتبار عار کند صاحب وفار
 بانگ هزبر را بطنین مکس قیاس
 آزاد را به مردم تن در نفس قیاس
 (تاتوچه) را مکن بجناب فرس قیاس
 کردیم زین سرا بیکی مشت خس قیاس
 مایش را نموده بسورخ پس قیاس
 ای مدعی مکن بدرای جرس قیاس
 کی اعتبار بود بدین فیس و فس قیاس

(. . .) توئی قرآن گل زرد دوستان

شعر ترا نمودم بطرز نفس قیاس

حریت خواه چنان تیز ندیده است کس
 حکم در قطع بدو زوجه عوض بگرفتین
 خرس در مسجد و بوزینه بمنبر کردن
 نامه شرع نبی در کف هر نااهلی
 خرسواران و مهمیز ندیده است کسی
 اینچنین ظلم زچنگ بزد ندیده است کسی
 خوک جمع آور فالیز ندیده است کسی
 تازماندر کف پرویز ندیده است کسی

قاضی و مفتی طامع همه جا یافتند

(. . .) پرخورشیدخیز ندیده است کسی

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

ازان قصر گور کهن بهتر است
 بزندان قاریک بردن بسر
 دل گر بطبع تو غیرت بود
 خلیل است خوشتر ازان دار، دار
 که در اختیار کس دیگر است
 به از شهر محکوم قوم دگر
 نباید اطاعت به غیرت بود
 که باشد اجانب دران حکمدار

پرتال جامع علوم انسانی
 ۱۱۹ - ۴۳۴